

از سفره‌های خالی تا انفجار خشم توده‌ها

در پی تعمیق بحران‌های لاینحل موجود در جامعه که مدام ژرفای بیشتری می‌یابند، مقامات جمهوری اسلامی نیز در هراسی فزاینده فرو رفته‌اند. هراس از اوضاع ناپسaman اقتصادی و وحشت از عصبان توده‌های خشمگین چنان هیأت حاکمه را فرا گرفته است، که دیگر صحبت از

در صفحه ۵

اختیار زن؛ بحران مردسالاری

سوما مقدمی، دختر ۱۸ ساله و قربانی کودک‌همسری، که روز سوم مردادماه در شهرستان پیرانشهر پس از یک مشاجره با همسرش اقدام به خودسوزی کرده بود، بر اثر شدت جراحات جان خود را از دست داد. مرگ او تنها خبر تلخی نبود که در هفته‌های اخیر

در صفحه ۳

وضعیت مبارزاتی در اردوی کارگران شاغل و بازنشسته



اوضاع و شرایط اقتصادی و معیشتی زحمتکشان، فوق العاده شاق شده است. تورم مهارگسیخته و افزایش مداوم و شدید قیمت‌ها از جمله افزایش صد درصدی میرم‌ترین کالاهای مورد نیاز مردم مانند خوراکی‌ها، فقر و فلاکت تباه‌کننده‌ای را بر کارگران شاغل و بازنشسته و سایر بازنشستگان و زحمتکشان جامعه تحمیل نموده است. هزینه تأمین حداقل معیشت، ۹۰

در صفحه ۷

آمارها چه می‌گویند؟

بحران اقتصادی رکود - تورمی ایران آنچنان عمیق و شدت یافته است که هیچ سیاست اقتصادی در چارچوب نظم موجود نمی‌تواند راه حلی برای خروج از آن ارائه کند. در ایران ما با یک بحران ادواری نظام سرمایه‌داری روبرو نیستیم، با ورشکستگی و بن‌بست نظامی روبرو هستیم که به دلایل مشخص اقتصادی و سیاسی کاملاً از هم گسیخته است.

مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی در تیرماه سال‌جاری پژوهشی تحت عنوان "ارزیابی بازار کار ایران در پس‌بحران‌ها - جنگ رمضان" در ۱۹ صفحه منتشر کرد. براساس این پژوهش که برگرفته و

در صفحه ۱۲

پیام کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) به رفقای حزب کمونیست ایران

در صفحه ۶

اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
به مناسبت سالگرد کشتار هزاران زندانی سیاسی

رویای پوچ رژیم جنایت، استثمار و غارت برای بازگشت به
آرامش گورستانی دهه شصت

در صفحه ۸

جنگ و انتظاری که از نیروی چپ و کمونیست می‌توان داشت



در طول چند ماهی که از جنگ ارتجاعی چهل روزه و درگیری‌های بعدی آن می‌گذرد، مکرر فعالان چپ و جنبش‌های اجتماعی داخل کشور این سؤال را مطرح کرده‌اند که چرا جریان‌های چپ و کمونیست در خارج از کشور که جنگ و نزاع میان دولت‌های ارتجاعی آمریکا، اسرائیل و جمهوری اسلامی را که عواقب وخیمی برای مردم ایران داشته و دارد ارتجاعی می‌دانند و با جریان‌های اپوزیسیون طرفداران جنگ و نیز محور مقاومتی‌ها، مرزبندی روشن دارند، نتوانسته‌اند یک جنبش سراسری ضد جنگ در خارج از کشور برپا کنند. این پرسش به کارزاری تبلیغی و آنلاین نیز تبدیل شد و هزاران نفر با تکرار و باز نشر آن، بر ضرورت ایجاد صفی مستقل علیه جنگ تأکید کردند. این انتظار برحق می‌بود، اگر برپایه ارزیابی دقیقی از توان و قدرت نیروی چپ و کمونیست در خارج از کشور بنا شده بود.

جریان‌های چپ و کمونیست برپایه ارزیابی خود از همان آغاز جنگ ۱۲ روزه و پس از آن جنگی که در اسفند ماه ادامه یافت، آن را جنگی ارتجاعی نامیدند. جنگی که به کشتار توده‌های مردم و غیرنظامیان منجر و اعتراضات داخلی را موقتاً به حاشیه راند. علاوه بر این، کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها جنگ را ادامه سیاست‌های دولت‌های امپریالیستی می‌دانند که هر از چندگاه برای تقسیم مجدد بازارها و فروش تسلیحات و رونق زرادخانه‌هایشان به راه می‌اندازند و بار هزینه‌های نجومی آن را بر دوش کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردم قرار می‌دهند. فشار اقتصادی که زمانی که با تحریم‌های چندین و چند ساله نیز توأم گردد، تبعات اقتصادی مضاعفی بر زندگی و معیشت آنها خواهد داشت.

در صفحه ۲

جنگ و انتظاری که از نیروی چپ و کمونیست می‌توان داشت

کمونیست‌ها نه فقط امروز، که دهه‌ها قبل، زمانی که هنوز بخش قابل‌توجهی از توده‌های مردم به جمهوری اسلامی توهّم داشتند، با جنگ ۸ ساله ایران با عراق نیز به مخالفت برخاستند. در حالی که زیر سرکوب و فشار بودند و کادرها، نیروها و هواداران‌شان در زندان‌ها شکنجه و اعدام می‌شدند، علیه جنگ موضع‌گیری کردند. در خارج کشور نیروی محرک و سازمان‌دهنده تظاهرات‌های وسیع و گسترده ضد جنگ شدند. همگام و همراه با نیروهای مترقی جهان به خیابان‌ها آمدند، کارخانه‌ها و مراکز ارسال اسلحه را تسخیر کردند و علاوه بر مخالفت با جنگ، پژواک مبارزات جاری کارگران در کارخانه‌ها، مبارزات در کردستان و ترکمن‌صحرا و مقاومت و ایستادگی زندانیان سیاسی و مقاومت زنان در مقابل قوانین ارتجاعی در میان افکار عمومی جهان شدند. کمونیست‌ها در خارج کشور، صدای طبقه کارگر ایران و متحدین آن بودند. از همین رو صدای غالب در خارج از کشور، صدای کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و چپ‌ها بود. بر بستر چنین شرایطی، توده‌های مهاجر و پناهنده ایرانی در خارج کشور - که شمارشان در مقایسه با حال بسیار اندک بود - نیز به این سمت گرایش داشتند. ترکیب نیروهای خارج کشور ترکیبی پیشرو، مبارز و آگاه بود که بهای مبارزه با رژیم را نیز پرداخته بود و با این که تبعیدی شده بودند، با این حال به واسطه مبارزات جاری و انقلابی در ایران، توانسته بودند فضای سیاسی خارج کشور را در دست داشته باشند.

چپ‌ها و کمونیست‌ها، هم در جریان جنگ ۱۲ روزه و هم در جنگی که در اسفند ماه سال گذشته آغاز شد، به مخالفت با آن برخاستند. آن را ارتجاعی خواندند. بر حسب توان خود، هر کجا توانستند با صف مستقل خود تظاهرات به راه انداختند. ولو محدود و کم‌دامنه. آن‌هم در شرایطی که برای اولین بار در خارج کشور شاهد پدیده ای ناهنجار بودیم. هم طرفداران استبداد با پرچم جمهوری اسلامی و شعارهای محور مقاومتی‌ها به خیابان‌های اروپا سرازیر شده بودند و هم نیروهای طرفدار امپریالیسم آمریکا و رژیم نژادپرست اسرائیل با پرچم‌های اسرائیل و آمریکا به رقص و پایکوبی می‌پرداختند و در عین حال به فحاشی و حمله به فعالان چپ، زن و کمونیست می‌پرداختند. هم اکنون نیز در هر هفته لااقل در چند کشور تظاهرات و تجمع‌هایی خواه توسط سازمان‌های کمونیست و یا تشکلهای غیر حزبی چپ برپا می‌شود.

حال چرا نیروهایی که در دهه ۶۰ شمسی (هشتاد میلادی) نیروی محرک بزرگترین تظاهرات‌های ضد جنگ ایران و عراق بودند، به نیروهایی کم‌تأثیر تبدیل شدند که قادر نیستند عجلالتا یک تظاهرات سراسری راه بیاندازند؟ مهم‌ترین عامل، محدودیت نیرو و امکانات است. علاوه بر این باید توجه داشت یک عامل مهم دیگر، سرکوب سبعانه دهه شصت بود که بسیاری از کادرها و نیروهای فعال و مجرب کمونیست و سوسیالیست را قلع و قمع کرد. هزاران تن را تا پایان جنگ ۸ ساله زندانی کرد. پایان جنگ نیز با کشتار زندانیان سیاسی که بخش قابل‌توجهی از آنان نیروهای چپ و

کمونیست بودند، گره خورد. سرکوب چپ‌ها و کمونیست‌ها در جامعه سرمایه داری بطور اعم و در جمهوری اسلامی بطور اخص، سرکوبی سیستماتیک است. اگر دهه ۶۰ نیروهای متشکل و سازمان‌یافته چپ و کمونیست قتل‌عام شدند، در هر خیزش و جنبش اعتراضی پس از آن نیز فعالان چپ مورد شدیدترین سرکوب‌ها قرار داشتند. سرکوب سیستماتیک مانعی شد که جلوی پیوستن نیروهای تازه‌نفس به کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها را گرفت. این ضربات، پیکر چپ را روزبه‌روز ضعیف‌تر کرد. از بین رفتن کادرهای مجرب و آگاه جنبش کمونیستی بر فعالیت سازمان‌ها و نیروهای باقیمانده بی‌تأثیر نبود. یک عامل مهم دیگر که باید به آن اشاره کرد، گسستن پیوند و رابطه ارگانیک با طبقه کارگر بود. هرچه رابطه میان طبقه کارگر و سازمان‌های کمونیست محدودتر و گسسته‌تر شد، این سازمان‌ها بیشتر تضعیف شدند. در این میان بخشی از نیروهای فعال در سازمان‌های چپ و کمونیست نیز از فعالیت متشکل سازمانی کنارگیری کردند. گرچه برخی با ترک سازمان‌ها و احزاب، همچنان فعالانه به مبارزه علیه جمهوری اسلامی ادامه داده‌اند، اما تأثیرگذاری محدود، منفرد و پراکنده‌ای داشته‌اند. با وجود این، سازمان ما و بسیاری جریانات چپ و کمونیست در دهه‌های پس از سرکوب برای غلبه بر تشنّت و پراکندگی تلاش‌های فراوانی کرده‌اند که مورد اخیر آن تشکیل شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست است. این اتحاد گرچه ضروری، اما ناکافی است. زیرا هنوز فاقد بُنیه سیاسی و سازمانی لازم برای تبدیل به نیروی تأثیرگذار و مداخله‌گراست. همچنین باید در نظر داشت که فعالیت و نفوذ نیروهای چپ و کمونیست در خارج از کشور، هم تابعی از مبارزات طبقه کارگر و جنبش‌های اجتماعی انقلابی در ایران است و هم تابع فضای سیاسی در کشورهای اروپایی است. در شرایطی که نیروهای راست افراطی در اروپا در قدرت‌اند، در شرایطی که پروژکتورهای تبلیغاتی سرمایه‌داری بر اپوزیسیون ارتجاعی بورژوازی نور می‌تابانند، فعالیت‌های نیروهای چپ و کمونیست - ولو کم‌دامنه و محدود - دیده نمی‌شوند. تابش پروژکتورها بر پرچم‌های اسرائیل و شیروخورشید، بخش قابل‌توجهی از نیروهای چپ اروپایی را در بهت و ناباوری فرو برد. تا پیش از این آنها در صفوف مشترک با کمونیست‌ها و چپ‌های ایرانی از مبارزات کارگران و زنان و دانشجویان ایران حمایت می‌کردند، در حالی که این بار یک طرف پرچم حماس و جمهوری اسلامی در اهتزاز بود و در طرف دیگر پرچم سلطنت. در هیچ‌یک از دو صف ارتجاع، نه شعاری در دفاع از مردم بود و نه شعاری علیه کشتار آنها. نیروهای شرکت‌کننده در این تظاهرات‌ها، به‌ویژه طرفداران سلطنت، توده‌های مهاجری‌اند که طی سال‌های اخیر در خارج از ایران زندگی می‌کنند. توده‌ای که به‌واسطه کمبود آگاهی سیاسی و درگیر بودن صرف در زندگی روزمره، به‌سرعت تحت تأثیر تبلیغات قرار می‌گیرد، روزی سبزپوش است، روز دیگر بنفش پوش، روزی موهایش را می‌بُرد و روزی دیگر

دنبال‌هروی مدافعان تاج و تخت می‌شود. توده مهاجری که با وجود بهره بردن از دستاوردهای مبارزاتی سوسیالیست‌ها و رفاه عمومی در اروپا، شدیداً ضد سوسیالیسم و کمونیسم است. به هر رو، دیری نپایید که حباب سلطنت ترکید. پروژکتورهای تبلیغاتی به سوسو افتادند. آنچه ماند، همان تلاش‌های پیگیر نیروهای چپ و کمونیست است که بیش از ۴ دهه در میادین شهرهای اروپا برای انعکاس مبارزات توده‌های مردم حضور می‌یابند. اما آیا این حضور کافی است؟ قطعاً خیر!

اما اشاره به نکات فوق توجیه ضعف فعلی نیروهای سوسیالیست و کمونیست (اعم از نیروهای متشکل و منفرد) نیست. باید به انتظاراتی که از کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها می‌رود، مسئولانه و به‌طور عملی و مشخص پاسخ داد. چرا که این انتظار اتفاقی و تصادفی نیست. نزدیک به نیم قرن حاکمیت جمهوری اسلامی، سرکوب و کشتار، بحران‌های سیاسی و اقتصادی و تشدید فقر و نابرابری، مطالبات و خواست‌های انباشته‌ای را در میان کارگران و زحمتکشان ایجاد کرده است. خیزش‌ها و جنبش‌ها بارها با مبارزات چشمگیری همراه بوده‌اند. زنان، دانشجویان، کارگران، معلمان، بازنشستگان و خانواده‌های داندخواه، هر یک در عرصه‌هایی فعالیت و مبارزه کرده‌اند. مسئله، اما این است که این مبارزات هنوز نتوانسته‌اند به نیرویی متشکل و به‌هم‌پیوسته تبدیل شوند. چه در داخل و چه در خارج کشور.

توده‌های مردم بویژه اقشار آگاه‌تر آن به تجربه دریافته‌اند که اپوزیسیون بورژوازی، چه در داخل و چه در خارج، پاسخگوی مطالبات بنیادی آنان نیست. از همین رو، نگاه بخشی از فعالان جنبش‌های اجتماعی به سوی نیروهای سوسیالیست و کمونیست است. آنان انتظار دارند که بر پراکندگی و تشنّت غلبه شود تا نیروی وسیعی برای سازمان‌دهی اعتراضات وسیع‌تر ایجاد گردد.

این انتظار فقط برگزاری یک تظاهرات علیه جنگ و حمله نظامی نیست، بلکه مداخله‌گری و سازمان‌دهی مبارزه‌ای است که هم‌زمان هم علیه جنگ و کشتار باشد، هم علیه استبداد و سرکوب جمهوری اسلامی و هم علیه مداخله خارجی و هم علیه تبعات اقتصادی آن برای توده‌های کارگر و زحمتکش. کمونیست‌ها به شعار «نه به جنگ» اکتفا نمی‌کنند، بلکه از زاویه منافع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش با آن مخالفت می‌کنند. مخالفت با جنگ، در عین حال، مخالفت با سیاست‌های جنگ‌افروزان جمهوری اسلامی و مخالفت با تجاوز و مداخله قدرت‌های خارجی و تبعات فلاکت بار آن بر معیشت ده‌ها میلیون تن از مردم است.

پرسش فعالان جنبش‌های اجتماعی از سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، یادآوری و تأکید بر نقش سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در تحولات آتی است. این انتقاد و پرسش را باید جدی گرفت و آن را به انگیزه‌ای برای پیوند بیشتر فعالان خارج و داخل کشور تبدیل کرد.

اختیار زن؛ بحران مردسالاری



به قانون و سیاست رسمی تبدیل کرده است. در نتیجه، کنترل بر زن فقط در خانواده و سنت بازتولید نمی‌شود، بلکه از پشتوانه‌ی حقوقی و دولتی نیز برخوردار است.

این نابرابری به قوانین خانواده محدود نیست. از حقوق خانوادگی و خروج از کشور گرفته تا اشتغال، پوشش و عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، زنان با مقرراتی روبه‌رو هستند که اختیار آنان را محدود یا در حوزه‌هایی به اراده‌ی شوهر، پدر، قاضی یا حکومت مشروط می‌کند. حجاب اجباری یکی از آشکارترین نمونه‌های این منطق است؛ مناطقی که حکومت را صاحب حق مداخله در تصمیم‌هایی می‌داند که مستقیماً به بدن، زندگی و موقعیت اجتماعی زن مربوط‌اند.

به این ترتیب، آنچه در سطح خانواده در قالب اقتدار مرد بر زن ظاهر می‌شود، در سطح سیاسی و حقوقی نیز از سوی حکومتی بازتولید می‌شود که حق کنترل بر زندگی زنان را برای خویش قائل است.

بی‌پناهی، وابستگی اقتصادی و ضعف حمایت

فرهنگ و قوانین مردسالارانه به‌تنهایی توضیح نمی‌دهند که چرا خشونت گاه تا قتل پیش می‌رود. مسئله‌ی دیگر دسترسی زن یا

کنترل او توسط مرد یا خانواده؛ از تعیین همسر و نظارت بر روابط و رفت‌وآمد گرفته تا مجازات زنی که از قواعد تعیین‌شده سرپیچی کرده یا حتی تصور می‌شود چنین کرده است. زن‌کشی خشن‌ترین جلوه‌ی این منطق است.

اما خشونت لزوماً تنها نشانه‌ی قدرت بلامنازع مردسالاری نیست. اقتدار مردسالارانه زمانی پایدارتر و کم‌هزینه‌تر عمل می‌کند که فرمانبرداری زن بدیهی تلقی شود و برای حفظ آن نیازی به اجبار آشکار نباشد. هنگامی که زن این فرمانبرداری را نمی‌پذیرد و بر حق انتخاب و تصمیم‌گیری خود پافشاری می‌کند، کنترل پیشین با مقاومت روبه‌رو می‌شود و خشونت می‌تواند به ابزاری برای بازگرداندن کنترل از دست‌رفته تبدیل شود.

از این رو، در شرایطی که زنان تغییر کرده‌اند اما مناسبات و ساختارهای مردسالارانه همچنان بخش مهمی از قدرت خود را حفظ کرده‌اند، تعارض بر سر اختیار و کنترل می‌تواند عریان‌تر شود. **مردسالاری در چنین وضعیتی با تناقضی درونی روبه‌روست:** هنوز از پشتوانه‌های حقوقی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی برخوردار است، اما فرمانبرداری زنان دیگر مانند گذشته بدیهی نیست. بخشی از خشونت را باید در همین نقطه فهمید؛ نه فقط به‌عنوان اعمال قدرت مردسالارانه، بلکه به‌عنوان واکنش خشونت‌آمیز آن به فرسایش اقتداری که دیگر بی‌چون‌وچرا پذیرفته نمی‌شود.

حکومت دینی و گسترش منطق کنترل

مناسبات مردسالارانه منحصر به ایران نیست. ویژگی مهم ایران آن است که حکومت دینی بخشی از این نابرابری‌ها را

منتشر شد. در فاصله‌های حدود سه هفته، دست‌کم چهار زن دیگر نیز در نقاط مختلف ایران به دست همسر، همسر سابق یا یکی از بستگان مرد خود کشته شدند. این فشرده‌ی زمانی، فارغ از ویژگی‌های خاص هر پرونده، پرسشی فراتر از سرنوشت فردی قربانیان پیش می‌کشد: چه چیزی در ایران امکان تکرار چنین فجایی را فراهم می‌کند؟

زنان تغییر کرده‌اند، ساختارها عقب مانده‌اند

جامعه‌ی ایران در چند دهه‌ی اخیر شاهد دگرگونی مهمی در موقعیت، آگاهی و مطالبات زنان بوده است. گسترش حضور زنان در آموزش عالی، دسترسی به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، حضور بیشتر در عرصه‌های اجتماعی و حرفه‌ای و چند دهه مبارزه علیه تبعیض جنسیتی، تصور بخش بزرگی از زنان از خود، جایگاهشان و حقوقشان را تغییر داده است. زنان، بسیار بیش از چند دهه‌ی پیش، خود را صاحب حق تصمیم‌گیری درباره‌ی زندگی خویش می‌دانند؛ از انتخاب همسر و ادامه یا پایان یک رابطه گرفته تا تحصیل، اشتغال، پوشش، رفت‌وآمد، روابط عاطفی و محل زندگی.

اما قوانین، ساختار خانوادگی سنتی، نهادهای حمایتی و هنجارها و نگرش‌های فرهنگی و مذهبی ریشه‌دار در بخش‌هایی از جامعه با همین سرعت تغییر نکرده‌اند. تصور بخشی از مردان از اقتدار و حق مداخله‌ی خود در زندگی زنان نیز همچنان پابرجاست. نتیجه، شکاف فزاینده‌ای است که میان تحول موقعیت و مطالبات زنان و ساختارهای خانوادگی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی‌ای است که هنوز برای مرد یا خانواده حق مداخله در زندگی زنان قائل‌اند.

زن‌کشی را اغلب با مردسالاری توضیح می‌دهند. این توضیح درست است، اما برای فهم سازوکار این خشونت باید دید اقتدار مردسالارانه در کجا و چگونه عمل می‌کند. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های آن همین کشمکش بر سر حق تصمیم‌گیری زن درباره‌ی زندگی خویش است: در یک سو زنی که خود را صاحب اختیار زندگی‌اش می‌داند و در سوی دیگر پدر، شوهر یا خانواده‌ای که برای خود حق کنترل قائل است؛ حقی که در سطحی گسترده‌تر از پشتوانه‌های قانونی، فرهنگی و مذهبی نیز برخوردار است.

پشت بسیاری از موارد خشونت علیه زنان همین منطق مشترک دیده می‌شود: انکار اختیار زن بر زندگی خود و مشروع دانستن

در صفحه ۴



اختیار زن؛ بحران مردسالاری

دختر در لحظه‌ی خطر به حمایت واقعی است: محل امن، حمایت حقوقی و قضایی و امکان تأمین زندگی.

این امکانات در ایران به شدت محدودند. بنا بر گفته‌ی رئیس مرکز فوریت‌های اجتماعی سازمان بهزیستی در سال ۱۴۰۴، تنها ۲۸ خانگی امن در ۲۵ استان فعال بودند و شش استان هیچ خانگی امنی نداشتند. اما مسئله فقط تعداد اندک این مراکز نیست. خانه‌های امن معمولاً پذیرش مستقیم ندارند و زن خشونت‌دیده باید از مسیر اورژانس اجتماعی، ارزیابی نهادهای مسئول و در بسیاری از موارد دستور قضایی به این مراکز دسترسی پیدا کند. اقامت نیز موقت است و سیاست حاکم بر این مراکز هنوز تا حد زیادی بر حل اختلاف و فراهم کردن زمینه‌ی بازگشت زن به خانواده متمرکز است، نه بر تأمین شرایط پایدار برای یک زندگی مستقل پس از خروج.

در چنین شرایطی، مسئله فقط نجات زن از یک لحظه‌ی بحرانی نیست. زنی که پس از خروج از خانگی امن مسکن، درآمد، حمایت حقوقی و امکان نگهداری از فرزندان خود را ندارد، ممکن است بار دیگر به همان محیط خشونت‌زا بازگردد. امکان خروج واقعی زمانی معنا پیدا می‌کند که زن بتواند پس از ترک محیط خشونت نیز زندگی مستقل خود را ادامه دهد.

فشار برای «تحمّل»، حفظ «آبرو»، پذیرش تصمیم خانواده، نگرانی درباره‌ی فرزندان، وابستگی مالی و ترس از طرد اجتماعی نیز می‌تواند زن را در موقعیت خشونت‌آمیز نگه دارد. خصوصی دانستن خشونت، این بی‌پناهی را تشدید می‌کند؛ تهدید، ضرب‌وجرح و کنترل ممکن است مدت‌ها زیر عنوان «اختلاف خانوادگی» نادیده گرفته شوند، حال آن‌که پیشگیری از زن‌کشی مستلزم حمایت و مداخله پیش از رسیدن خشونت به مرحله‌ی قتل است.

وابستگی اقتصادی نیز قدرت زن برای مقاومت در برابر اجبار خانواده یا فاصله گرفتن از محیط خشونت‌آمیز را محدود می‌کند. این مسئله فقط به رابطه‌ی زن و شوهر مربوط نیست؛ دختری که برای مسکن و معیشت به خانواده وابسته است نیز ممکن است نتواند در برابر ازدواج تحمیلی یا دیگر اجبارهای خانوادگی ایستادگی کند.

بر اساس داده‌های مرکز آمار ایران، در سال ۱۴۰۳ نرخ مشارکت اقتصادی زنان ۱۴/۱ درصد بود، در برابر ۶۸/۱ درصد برای مردان؛ نسبت اشتغال نیز برای زنان ۱۲/۱ درصد و برای مردان ۶۳/۹ درصد بود. این شکاف، نابرابری شدید زنان و مردان در

دسترسی به اشتغال و درآمد مستقل را نشان می‌دهد.

درآمد مستقل، مسکن و حمایت مالی و حقوقی دامنه‌ی انتخاب زن را در برابر اجبار و خشونت گسترش می‌دهند. از این رو، استقلال اقتصادی فقط مسئله‌ی برابری شغلی نیست؛ در شرایطی می‌تواند مستقیماً با امنیت و آزادی زن ارتباط داشته باشد.

سوی دیگر ماجرا: خودکشی و خودسوزی زنان

بحث فقط زن‌کشی نیست. مرگ سوما مقدمی ما را با شکل دیگری از مرگ زنان روبه‌رو می‌کند. خودسوزی زنان در ایران پدیده‌ای است که پژوهش‌های متعددی زمینه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی آن را بررسی کرده‌اند.

زن‌کشی و خودکشی دو پدیده‌ی متفاوت‌اند. خودکشی پدیده‌ای پیچیده و چندعاملی است و عوامل روانی، فردی، خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی می‌توانند در آن نقش داشته باشند. از این رو نمی‌توان هر مورد خودکشی یا خودسوزی زنان را مستقیماً به خشونت خانوادگی یا مردسالاری فروکاست.

با این حال، پژوهش‌های انجام‌شده در ایلام و آذربایجان غربی و نیز مرورهای پژوهشی گسترده‌تر، عواملی چون خشونت خانگی، ازدواج اجباری، کنترل خانوادگی، تعارض زناشویی، مشکلات اقتصادی، محدودیت‌های فرهنگی و احساس استیصال را در بخشی از موارد خودسوزی زنان گزارش کرده‌اند. این عوامل، در کنار زمینه‌های فردی و روانی، می‌توانند احساس بن‌بست را تشدید کنند.

نقطه‌ی پیوند زن‌کشی و خودکشی در یکسان بودن علت آن‌ها نیست. نقطه‌ی مشترک در بخشی از هر دو پدیده، محدود شدن اختیار زن و ناکافی بودن راه‌های حمایت و تغییر وضعیت است. در یک سو خشونت برای جلوگیری از خروج زن از نظم تحمیل‌شده به کار گرفته می‌شود و در سوی دیگر، زنی ممکن است، جز مرگ، راهی برای خروج از موقعیتی که در آن گرفتار شده است نیابد.

اختیار واقعی و حمایت واقعی

مناسبات مردسالارانه، قوانین نابرابر، کنترل حکومتی بر زنان، وابستگی اقتصادی و ضعف حمایت اجتماعی و قانونی، همگی در یک نقطه به هم می‌رسند: مسئله‌ی اعمال قدرت و کنترل بر زندگی زن. زنان بیش از گذشته خواهان تصمیم‌گیری درباره‌ی زندگی خود هستند، در حالی که بسیاری از

ساختارهای خانوادگی، حقوقی و اجتماعی همچنان در برابر این استقلال مقاومت می‌کنند.

از سوی دیگر، اختیار زمانی واقعی است که زن برای اعمال آن امنیت و پشتوانه‌ی لازم را داشته باشد؛ بتواند ازدواجی را رد کند، در برابر اجبار خانواده بایستد، رابطه‌ای را پایان دهد یا درباره‌ی بدن و زندگی خود تصمیم بگیرد، بی‌آن‌که با تهدید، خشونت یا بی‌پناهی روبه‌رو شود.

پیشگیری از این خشونت‌ها فقط به مجازات پس از وقوع جنایت محدود نمی‌شود. برابری حقوقی، استقلال اقتصادی، حمایت اجتماعی و قضایی، گسترش خانه‌های امن، امکان زندگی مستقل و به رسمیت شناختن حق زن بر بدن و زندگی خویش، بخشی از شرایط ضروری آن‌اند.

اما تحقق اختیار واقعی و حمایت واقعی در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی با یک مانع بنیادی روبه‌رو است: حکومتی که خود نابرابری زن و مرد را در قانون تثبیت کرده، بر پوشش و زندگی زنان اعمال اجبار می‌کند و اقتدار مردان خانواده در زندگی زن را به رسمیت می‌شناسد، نمی‌تواند هم‌زمان زمینه‌ی برابری و استقلال کامل زنان را فراهم آورد. تجربه‌ی نزدیک به پنج دهه‌ی جمهوری اسلامی نیز نشان داده است که این تبعیض‌ها نه عوارضی گذرا، بلکه بخشی از ساختار حقوقی و ایدئولوژیک آن بوده‌اند.

سنت‌های مردسالارانه، فرهنگ ناموسی و مناسبات عقب‌مانده‌ی خانوادگی البته با تغییر یک حکومت یک‌شبه از میان خواهند رفت. تغییر آن‌ها به مبارزه‌ی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و زمانی طولانی نیاز دارد. اما تا زمانی که خود قدرت سیاسی این نابرابری‌ها را در قانون و ایدئولوژی رسمی بازتولید می‌کند، مقابله با آن‌ها نیز با مانعی اساسی روبه‌رو خواهد بود. رفع این مانع شرط کافی برای پایان خشونت علیه زنان نیست، اما یکی از شروط ضروری آن است. تا زمانی که زن حق تصمیم‌گیری، امنیت اعمال این حق و پشتوانه‌ی لازم برای استفاده از آن را نداشته باشد، نام قربانیان تغییر خواهد کرد، اما ساختاری که امکان تکرار این فجایع را فراهم می‌کند باقی خواهد ماند.



از سفره‌های خالی تا انفجار خشم توده‌ها

نگرانی گاه و بیگاه این مسئول و آن مسئول، یا این نهاد و آن نهاد حکومتی نیست. بلکه صحبت از وحشت فزاینده‌ایست که اینروزها به کابوسی برای مسئولان و نیروهای امنیتی رژیم تبدیل شده است.

در هفته‌های اخیر، مسعود پزشکیان به طور مکرر از فروپاشی اقتصادی رژیم و اوضاع وخامت‌آمیزی مردم سخن می‌گوید. محسنی اژه‌ای برای رهایی از وضعیت موجود، همه جناح‌های حکومت را به «حمایت» از دولت فرا می‌خواند. قالیباف در وحشت از انفجار خشم توده‌های ناراضی، با سخنانی هشدارآمیز گفته است: ما هرچقدر قدرت نظامی داشته باشیم ولی اگر مردم گرسنه باشند دوام نمی‌آوریم. خبرگزاری فارس می‌نویسد: باید برای اعتراضات آتی و «محلهمحور» مردم آماده شویم. سازمان اطلاعات سپاه طی بیانیه‌ای مسئولان حکومتی را نسبت به «افزایش ناراضیاتی‌های اجتماعی و احتمال اعتراضات خیابانی» هشدار می‌دهد. با وجود چنین هشدارهایی، اما عمق این هراس فزاینده را باید در سخنان احمدرضا رادان - فرمانده کل انتظامی جمهوری اسلامی - دید و بدان تأمل کرد. فرمانده‌ای جلاد و آدمکش که از هم اکنون به نیروهای تحت امر خود برای سرکوب خیزش‌های آتی مردم فرمان آماده‌باش داده است. به راستی چرا مقامات جمهوری اسلامی تا این حد نگران عصیان توده‌های مردم ایرانند؟

جمهوری اسلامی اکنون در شرایطی قرار دارد که بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود بیش از هر زمان دیگری بر گلویش چنگ انداخته‌اند. حال بر بستر چنین شرایطی که ناراضیانی مردم به درجه‌ای رسیده و هر آن احتمال وقوع خیزشی توفندتر از خیزش‌های قبلی وجود دارد، زنگ خطر برای جمهوری اسلامی به صدا درآمده است. اکنون بحران رکود - تورمی حاکم بر کشور و وخامت اوضاع معیشتی مردم به‌گونه‌ایست که دیگر وضعیت موجود صرفاً موضوعی مربوط به شاخص‌های کلان، نرخ ارز، بودجه یا رشد اقتصادی نیست؛ بلکه گستره این بحران مزن خود را در ابتدایی‌ترین عرصه زندگی مردم، یعنی سفره خانوار، مسکن، درمان، آموزش، بهداشت و ناتوانی رژیم در تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای روزمره آنان نشان داده است. در چنین شرایط ناپایداری، روشن است که مسئله حاکمیت دیگر فقط معطوف به مدیریت بحران اقتصادی نیست؛ بلکه فراتر از آن حفظ «ثبات اجتماعی» و جلوگیری از تبدیل این حجم از ناراضیاتی‌های پراکنده اجتماعی به اعتراضات گسترده است. موضوعی که اینروزها حاکمیت را به وحشتی فزاینده گشاده است.

جدای از تعمیق بحران سیاسی و اجتماعی که حاکمیت را به چند پارگی کشانده رشد روزافزون بحران اقتصادی، استمرار تورم، سقوط آزاد ارزش پول ملی و افزایش شدید قیمت کالاهای ضروری، از جمله مسائلی هستند که جامعه را ملتهب و هیأت حاکمه را نسبت به خیزش آتی

مردم، بیمناک کرده است. داده‌های منتشر شده در باره سال ۱۴۰۵ نشان می‌دهد، فشار تورمی بر دهک‌های پایین جامعه به مراتب سنگین‌تر از دهک‌های برخوردار است. در خرداد ماه سال جاری، تورم دهک دوم، ۶۸/۵ درصد گزارش شده، درحالی که این رقم برای دهک دهم حدود ۶۰/۱ درصد بوده است. یعنی خانوارهای کم‌درآمد، که بخش بزرگتری از درآمدشان صرف نیازهای ضروری می‌شود، ضربه بیشتری از تورم و گرانی خورده‌اند. به گزارش اقتصاد نیوز، تورم خوراکی‌ها در خرداد ۱۴۰۵ به نقطه‌ای رسیده است که دیگر نمی‌توان آن را صرفاً یک شاخص آماری دانست. اگر یک خانوار در ابتدای اسفند ۱۴۰۴ برای خرید یک سبد معمولی مواد غذایی شامل برنج، نان، گوشت، مرغ، تخم‌مرغ، لبنیات، حبوبات، میوه و سبزیجات، ۱۰ میلیون تومان هزینه می‌کرد، با استناد به روند افزایش شاخص قیمت مصرف کننده که از سوی مرکز آمار ایران منتشر شده، همان سبد در پایان خرداد ۱۴۰۵ به حدود ۱۲ میلیون و ۱۰۰ هزار تومان رسیده است. افزون بر این، مرکز آمار میزان تورم نقطه به نقطه در مرداد ماه را حدود ۹۰ درصد، در ۹ استان بالای ۱۰۰ درصد و برای اقلام خوراکی حدود ۱۳۰ درصد اعلام کرده است.

در حوزه مواد غذایی مسئله بسیار جدی‌تر است. گزارش‌های اقتصادی نشان می‌دهد که طی ماه‌های گذشته بسیاری از اقلام اساسی به لحاظ قیمت، جهش قابل توجهی داشته‌اند؛ این وضعیت در حالی رخ داده که درآمد خانوارهای کم‌درآمد با سرعت افزایش هزینه‌های زندگی اکثریت بزرگ مردم ایران کمترین همخوانی ندارد. از اینرو، بحران امروز جمهوری اسلامی را نمی‌توان فقط با واژه «گرانی» و «فقر» و «گرسنگی» توضیح داد. مسئله کنونی جامعه، ترکیبی از تورم، کاهش قدرت خرید، فشار بر اقشار کم‌درآمد، فرسایش اعتماد عمومی، بی‌ثباتی اقتصادی، فقدان چشم‌انداز روشن برای آینده است. بویژه با دریای خونی که جمهوری اسلامی از کشتار هزاران معترض خیابانی در دیماه ۱۴۰۴ به راه انداخت، جامعه اکنون در وضعیتی انفجاری به سر می‌برد.

وقتی گوشت، لبنیات، میوه، دارو و حتی برخی از اقلام پایه غذایی از سفره خانوار حذف یا مصرفشان محدود می‌شود، بحران اقتصادی از سطح اعداد و نمودارها عبور کرده و عملاً به بحران اجتماعی و فراتر از آن حتا می‌تواند به بحرانی سیاسی در جامعه منجر گردد. هراس از تبدیل بحران اقتصادی موجود به یک بحران اجتماعی بزرگ اکنون به جایی رسیده است که به صورت فزاینده خواب مقامات جمهوری اسلامی را آشفته کرده است. اینکه قالیباف به مخالفان مذاکره با آمریکا می‌گوید: هرچقدر هم سلاح داشته باشیم، وقتی سفره مردم خالی باشد» نمی‌توانیم دوام بیاوریم، ناشی از همین وحشتیست که او و دیگر مقامات دولتی از بروز عصیان ناگزیر توده‌ها دارند. اینکه خبرگزاری فارس در ۲۴ مرداد ۱۴۰۵، مشخصاً در باره

احتمال استفاده از «ظرفیت محلات» برای اعتراضات آینده خبر داده و بر آمادگی دستگاه‌های سرکوب برای مواجهه با چنین اعتراضاتی تأکید کرده است، اینکه سازمان اطلاعات سپاه با صدور بیانیه‌ای در ۵ شهریور نسبت به «افزایش ناراضیاتی‌های اجتماعی هشدار» داده و مدعی شده است که «مخالفان جمهوری اسلامی راهبرد خود را تغییر داده‌اند و اکنون روی فعال کردن بحران‌های داخلی، فشار اقتصادی، جنگ روانی و عملیات امنیتی تمرکز کرده‌اند»، جملگی ناشی از هراس حاکمیت از انفجار خشم فرو خفته اکثریت مردمیست که جمهوری اسلامی را دشمن واقعی خود می‌دانند.

اگرچه تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که فقر و گرانی به تنهایی الزاماً به جنبش‌های اجتماعی منجر نمی‌شوند؛ اما کیست که نداند اوضاع در ایران به گونه دیگریست. هنگامی که فشار اقتصادی با بی‌اعتمادی سیاسی، احساس تبعیض، فساد، فقدان چشم‌انداز روشن و ناتوانی حاکمیت در پاسخگویی به نیازهای اولیه مردم همراه شود، آنوقت ظرفیت شکل‌گیری اعتراضات خیابانی و حتی وقوع شورش‌های بزرگ اجتماعی افزایش می‌یابد. تجربه خیزش دیماه ۹۶، قیام آبان ۹۸، جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» و پس از آن شکل‌گیری جنبش توده‌ای دیماه ۱۴۰۴، به روشنی نشان داده است که در شرایط بحرانی حاکم بر ایران یک مطالبه اقتصادی و حتا یک جرعه اعتراضی می‌تواند به سرعت با مطالبات سیاسی - اجتماعی گسترده‌تر پیوند بخورد و چه بسا در چشم بهم زنی به سمت سرنگونی جمهوری اسلامی شتاب گیرد. هراس اینروزهای حاکمیت نیز در همین است که مبدا این فشارهای اقتصادی به نقطه‌ای برسد که ناراضیاتی‌های متعدد و پراکنده مردم - مردمی که جانشان به لب رسیده و از جمهوری اسلامی منتفردند - به یک جنبش اجتماعی فراگیر تبدیل شوند.

اینکه مقامات حکومتی از جمله قالیباف طی سخنانی در ۳۰ مرداد به صراحت اعلام کرده است: «ما هرچقدر قدرت نظامی داشته باشیم ولی اگر مردم گرسنه باشند و گردش مالی و رشد اقتصادی نداشته باشیم، دوام نمی‌آوریم... اگر امنیت را برقرار کنیم و تداومش را با اقتصاد پیش ببریم، پایدار نخواهد بود». اینکه پزشکیان مدام از فروپاشی اقتصاد کشور سخن می‌گوید و احمدرضا رادان در باره احتمال شکل‌گیری اعتراضات خیابانی - که حاکمیت آن را «آشوب» و «فتنه» و «کودتا» می‌نامد، به مسئولان حکومتی هشدار می‌دهد، جملگی ناشی از نگرانی آنان از تعمیق بحران‌های موجود و بروز خیزش‌های عمومی مردم است. البته در این میان سخنان امنیتی احمدرضا رادان بیش از هشدارهای دیگران حائز اهمیت است.

احمدرضا رادان، روز سه‌شنبه ۳ شهریور در جمع فرماندهان و مسئولان انتظامی استان مازندران در ساری با هشدار نسبت به تلاش «دشمن» برای ایجاد بهانه و آشوب در کشور گفت: «دشمن از ما دست بر نداشته و همچنان به دنبال آشوب در کشور است.» او با بیان اینکه بسیاری از غافلگیری‌ها نتیجه غفلت ما بوده است، تصریح کرد: «باید لحظه به لحظه مسائل

از سفره‌های خالی تا نفجار خشم توده‌ها

مختلف را رصد، کشف و در باره آنها فکر کنیم و پس از آن با برنامه وارد عمل شویم.» فرمانده کل نیروی انتظامی جمهوری اسلامی در ادامه با تأکید مجدد به احتمال شکل‌گیری اعتراضات خیابانی گفت: «دشمن در پی ایجاد آشوب در یک نقطه یا تمام کشور است و موضوعاتی مانند مسائل معیشتی، بنزین، اقتصاد و بیکاری می‌تواند بهانه‌ای برای این اقدامات باشد». رادان در فراز دیگری از سخنانش بار دیگر به اقدامات پیش‌دستانه و پیشگیرانه برای جلوگیری از بروز آشوب در کشور تأکید کرد و گفت: یکی از وظایف مهم پلیس‌های تخصصی در حوزه امنیتی و انتظامی به ویژه پلیس فتا و پلیس امنیت عمومی، شناسایی لایه‌های پنهان و سیاه در جامعه و شبکه‌های اجتماعی و برخورد با کسانی است که مردم را تحریک می‌کنند. فرمانده کل نیروی انتظامی جمهوری اسلامی در پایان بر استفاده از ظرفیت بسیجیان در اجرای مأموریت‌ها تأکید کرد و گفت: باید ضمن هم پوشانی یکدیگر نسبت به تقسیم کار و برنامه ریزی در اجرای مأموریت‌ها [سرکوب مردم] اقدام شود.

بر کسی پوشیده نیست ادبیات بکار رفته در سخنان رادان را نمی‌توان صرفاً یک موضع‌گیری معمول یک مسئول انتظامی دانست. وقتی فرمانده کل نیروی انتظامی رژیم در یک سخنرانی رسمی به طور مکرر در باره احتمال بروز اعتراضات گسترده در جامعه سخن می‌گوید؛ وقتی به مسئولان نسبت به ایجاد «آشوب در سراسر کشور» هشدار می‌دهد و بر آمادگی نیروهای امنیتی در مواجهه با معترضان تأکید چند باره دارد، سخنان او را باید در میزان حساسیت و بالاتر از آن نشانه هراس حاکمیت نسبت به ظرفیت بالای اعتراضات اجتماعی دانست. چرا که در وضعیت فروپاشی اقتصادی، تعمیق شکاف درونی حاکمیت و فقدان رهبری واحد، هر اعتراض صنفی، هر تجمع بازنشستگان، هر اعتصاب کارگری یا هر اعتراض معیشتی می‌تواند در صورت پیوند خوردن با سایر نارضایتی‌های اجتماعی، ابعاد بزرگتر و غیر قابل کنترل پیدا کند. به بیان دیگر، آنچه امروز بیش از هر چیز جمهوری اسلامی را بیمناک کرده است، فقط افزایش قیمت دلار یا نرخ تورم نیست؛ بلکه این احتمال است که فشار اقتصادی، خشم‌های پراکنده و نارضایتی‌های انباشته مردم را به یکدیگر پیوند دهد و جامعه را وارد مرحله‌ای تازه از اعتراضات گسترده کند. جامعه‌ای که کارگران، زنان، معلمان، بازنشستگان، و دیگر اقشار ستمدیده با درس‌آموزی از خیزش و قیام و نبردهای خیابانی گذشته و جمع‌بندی از نکات قوت و ضعف اعتراضات گسترده پیشین می‌تواند اوضاع سیاسی کشور را به نفع خود تغییر دهد. این همان نکته‌ای است که اینروزها کل حاکمیت را به وحشت انداخته است.

پیام کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) به رفقای حزب کمونیست ایران

رفقای حزب کمونیست ایران،
با دروذهای گرم

سالگرد بنیان‌گذاری حزب کمونیست ایران را به شما رفقا صمیمانه شادباش و تبریک می‌گوییم.

حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران "کومه"، از بدو تشکیل خود نقش مهمی در مبارزات حق‌طلبانه توده‌های کارگر و زحمتکش کردستان داشته است.

رفقا!

در شرایطی که رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی با بحران‌های عمیق اقتصادی و سیاسی دست‌به‌گریبان است، جنگ ارتجاعی امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل با رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی، جامعه ایران را به سمت نابودی کشانده و کارگران و زحمتکشان را در بدترین شرایط زیستی و معیشتی قرار داده است. کارگران و دیگر زحمتکشان ایران عملاً گروگان این جنگ ارتجاعی و ویرانگر شده‌اند.

از جنگ ۱۲ روزه در سال گذشته تا جنگ‌های بعدی، بمباران شهرهای ایران به‌ویژه شهرهای جنوب، زیرساخت‌ها، پل‌ها، اسکله‌ها، بنادر و لنج‌های ماهیگیران، زندگی زحمتکشان را ساقط کرده است. آنچه مسلم است رژیم توان و قدرت حل این بحران‌ها را ندارد و به‌جای پاسخگویی به معضلات جامعه به سیاست سرکوب، بازداشت و اعدام هر روزه روی آورده است.

اعتصابات و اعتراضات کارگران و دیگر جنبش‌های اجتماعی اخیراً روز بروز گسترده‌تر شده و جامعه ایران در شرایط حساسی به سر می‌برد، شرایطی که وظایف سترگی را پیش روی نیروهای کمونیست و چپ انقلابی قرار داده است. به‌گونه‌ای که تحکیم همکاری‌ها میان نیروهای کمونیست و چپ برای پاسخگویی به این شرایط، به یک امر فوری و ضروری تبدیل شده است.

بار دیگر سالروز تأسیس حزب کمونیست ایران را شادباش گفته، برای شما رفقا آرزوی موفقیت می‌کنیم.

کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت)
۲۹ آگوست ۲۰۲۶

وضعیت مبارزاتی در اردوی کارگران شاغل و بازنشسته

میلیون تومان برآورد شده این درحالی است که حداقل دستمزد کارگران و مستمری اغلب بازنشستگان از یک چهارم این مبلغ نیز کمتر است. کارگران شاغل، ناتوان از تأمین هزینه زندگی مستأصل شده‌اند. وضعیت معیشتی حدود ۸ میلیون (۱) بازنشسته حتی از شاغلان هم بدتر و وخیم‌تر است. سیاست‌های رژیم حاکم و بی توجهی به خواست‌ها و سرنوشت این جمعیت بزرگ، زندگی آن‌ها را در معرض تباهی کامل قرار داده است. این زحمت‌کشان و رنج‌دیدگان اما در اعتراض به وضع موجود ساکت ننشسته و برای تغییر و بهبود شرایط راهی خیابان شده‌اند. پیکار بازنشستگان برای تغییر و بهبود شرایط زندگی خود، بعد از توقف جنگ و آتش‌بسی که هرگز رعایت نشد، بی‌وقفه ادامه داشته است. مبارزات این زحمتکشان در بازه زمانی یاد شده مدام رو به رشد بوده، شمار اعتراض کنندگانی که وارد خیابان شده‌اند گرچه در قیاس با کل جمعیت بازنشستگان هنوز بسیار اندک و ناچیز است، اما پیوسته افزایش یافته است. این مبارزات به ویژه از لحاظ شعارها آشکارا ارتقا یافته و به جرئت می‌توان گفت شعارهای سیاسی وزن بیشتری را به خود اختصاص داده‌اند. یک روز بازنشستگان تأمین اجتماعی، روز دیگر بازنشستگان مخابرات و روز بعد بازنشستگان فولاد و ذوب آهن! روزی نیست که شاهد تجمعات اعتراضی بازنشستگان در چند شهر نباشیم. این تجمعات گاه بسیار پرشمار و پرشور با راهپیمایی و تظاهرات و سردادن شعار همراه شده است. خواست‌ها همه تقریباً یکسانند، افزایش مستمری، پرداخت مطالبات معوقه، بهبود وضعیت اقتصادی و معیشتی، بهبود وضعیت بیمه و دارو و درمان، اجرای قول و قرارها و برخی مصوبات. اوضاع و شرایط مستأصل‌کننده و غیرقابل تحمل، بازنشسته را در موسم استراحت و کهن سالی، به خیابان کشانده و کف خیابان، یکدم از حضور بازنشسته خالی نمی‌شود.

"فقط کف خیابان، بدست میاد حق‌مان"، "هیولای تورم، افتاده جان مردم"، "دولت فرمایشی، حقوق فرسایشی"، "حقوق بازنشسته، فقط واسه به هفته"، "وعده وعید چه خوب بود، اما همه‌اش دروغ بود"، "گشتی بازنشسته، کامل به گل نشسته"، "تأحق خود بگیریم، از پانمی نشینیم"، "این همه بی عدالتی، هرگز ندیده ملت"، "بیمه تکمیلی حق مسلم ماست"، "نه سرما، نه گرما، نیست جلودار ما"، "فقر و فساد فراوان، مارا کشاند

خیابان".

اما این تمام ماجرا و بیان تمام واقعیت نیست. اعتراض علیه تورم و گرانی، فقر، وضعیت آشفته و ناکارآمدی بیمه‌ها و مستمری‌های ناچیز، هنوز بیان گر تمام ابعاد مبارزه بازنشستگان نیست. خواست‌ها و شعارهای بازنشستگان بسی فراتر از مطالبات و شعارهای صرفاً صنفی و اقتصادی است. در شعارهای امروز بازنشستگان، فریاد اعتراض علیه تحمیل شرایطی که به سرافکندگی و ناتوانی تأمین نیازهای زندگی منجر شده، بلند است "تاکی سرافکندگی، یا مرگ یا زندگی". در بسیاری شعارها نوک تیز حمله مستقیماً متوجه دولت است. "نان گران، دارو گران، دولت شده دشمن جان"، در شعارها گاه همه بازنشستگان به مبارزه دعوت می‌شوند "بازنشسته بپاخیز، وقت نشستن نیست". بازنشسته به این‌ها هم اکتفا نمی‌کند، علیه راه اندازی بلامسکه اجتماعات شبانه و ولخرجی‌های مربوطه نیز موضع‌گیری می‌کند. از جیب بازنشسته، موکب گردانی بیهوده. از این هم مهم‌تر و مستقیم‌تر، شعارهایی است که علیه جنگ و سیاست‌های جنگ افروزان دولت حاکم، در تجمعات و تظاهرات بازنشستگان سر داده می‌شود. این سیاست‌ها که از یک سو با تحریک احساسات ناسیونالیستی، مشوق جنگ افروزی و صرف هزینه از جیب کارگران و زحمتکشان و از دیگر سو با تشدید سرکوب و اعدام مخالفان حکومتی و ایجاد جو رعب و هراس در جامعه همراه است، در شعارهای بازنشستگان یکسره زیر سؤال می‌روند. "نه به اعدام نه به جنگ نه نه نه"، "ما دیگه جنگ نمی‌خوایم، فقر و گرانی نمی‌خوایم"، "جنگ افروزی کافیه، سفره ما خالیه".

تجمعات اعتراضی بازنشستگان همزمان در چند شهر با شعارهای عمدتاً سیاسی بدون وقفه ادامه دارد. به رغم اینکه نیروهای سرکوب رژیم در برخی موارد، صفوف معترضان را مورد حمله قرار داده و به ضرب و شتم روی آورده و حتی اقدام به دستگیری نموده‌اند، اما این مبارزات همچنان ادامه دارد. دولت تا کنون چشم خود را به روی این تجمعات و مطالبات بازنشستگان بسته و پاسخی به آن نداده و در برابر این اعتراضات سکوت نموده است، باوجود این، بازنشستگان به اعتراضات خود ادامه داده‌اند. بازنشستگان فولاد و ذوب آهن در اصفهان اعلام نمودند: "سکوت و بی‌پاسخی، اعتراض را متوقف نمی‌کند".

تجمعات و مبارزات روزانه کارگران بازنشسته و دیگر بازنشستگان آن هم عمدتاً با شعارهای پررنگ سیاسی در شرایطی درحال استمرار است که چراغ مبارزه در کمپ کارگران شاغل حتی با خواست‌های صرفاً صنفی و اقتصادی اگر نگوییم به کلی خاموش، که فتیله آن بسیار پایین است. در خاموش‌ترین و تاریک‌ترین روزهای پسا جنگ، این فریاد بازنشستگان بوده که سکوت را شکسته، خاموشی را برهم زده و فضای سیاسی را ولو در دایره‌ای محدود روشن ساخته است. تأثیر گذاری و فضای تأثیر گذاری این مبارزات، به خودی خود، البته محدود است. این محدودیت اما برخاسته از شرایط و موقعیت بازنشستگان است. هرچه هست اما مشوق و امیدبخش است.

کارگر شاغل از این امکان برخوردار است که با اعتصاب و خواباندن چرخ تولید، یک مبارزه جدی را علیه کارفرما و دولت حامی آن سازمان دهد و آن‌ها را عقب براند. کارگر بازنشسته اما از این امکان محروم است و روشن است که دامنه تأثیر گذاری مبارزه آن نیز محدود خواهد بود. با این همه در شرایط پسا جنگ ما شاهدیم در حالیکه فولاد در خاموشی بسر می‌برد و در ذوب آهن پرچمی در اعتراض به وضع موجود به اهتزاز در نیامده و اعتصابی برپا نمی‌شود، بازنشستگان فولاد و ذوب آهن مبارزات مستمری را سازمان داده و دامنه‌ی خواست‌ها و شعارهایشان از محدوده شعارها و خواست‌های صنفی و اقتصادی فراتر رفته است. در آنجا که ابزار قدرتمندی برای مقابله با سرمایه‌داران و دولت آن‌ها در دست کارگران است، اعتصاب یا اقدام اعتراضی قابل توجهی مشاهده نمی‌شود، اما اینجا که حتی از چنین ابزاری محرومند، کارگر بازنشسته پیوسته در اعتراض و کف خیابان است.

چرا بی این ماجرا و کندوکاو عمیق و علمی آن در حیطه روانشناسان زبردست توده‌ای مجهز به بینش علمی است که اگر بتواند، راه چاره‌ای پیش پای کارگران شاغل بگذارد. در حالیکه کارگران شاغل درگیر کار و معیشت روزانه شده‌اند و از بیم اخراج و بیکاری عجلتاً وارد عرصه اعتراض و مبارزه مؤثری نمی‌شوند، بخش غیر شاغل (کارگران بازنشسته) اما بسیار فعال است. شاید دلیل اصلی یا یکی از دلایل آن، این باشد که کارگر شاغل، از بیم اخراج و ازدست دادن شغل خویش، از ورود به عرصه مبارزه در شرایط کنونی که احتمال اخراج بسیار بالاست، پرهیز می‌کند. کارگر شاغل در صورت اخراج، هیچ مقر درآمدی ندارد و دستش به هیچ جا بند نیست. از تأمین نان خالی و روزانه نیز ناتوان است و حتی به اندازه کارگر بازنشسته نیز قادر نیست نیازهای زندگی خود را تأمین کند. همین بیم و هراس از اخراج و بیکاری، مانع اعتراض و مبارزه وی می‌شود. کارگر بازنشسته اما اخراج و بیکار نمی‌شود و از این بابت بیمی به خود راه نمی‌دهد و در عین حال هنوز آب باریکه‌ای برای زندگی بخور و نمیر بنام مستمری دریافت می‌کند.

اعتراضات مکرر و مبارزه دائمی کارگران بازنشسته فولاد و ذوب آهن و خاموشی کارگران شاغل این رشته‌ها قطعاً بی ارتباط با این مؤلفه‌ها نیست. گرچه شمار اعتراض کنندگان بازنشسته





اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت سالگرد کشتار هزاران زندانی سیاسی

رویای پوچ رژیم جنایت، استثمار و غارت برای بازگشت به آرامش گورستانی دهه شصت

جنایت، توحش و تحجر در ذات حامیان "اسلام سیاسی" است. جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و نیست. منادیان این رژیم حتی قبل از اینکه به قدرت برسند در توضیح المسائل ها و جزوات دینی خویش، حکم "کافر و مرتد و منافق" را صادر کرده بودند. اندک حزب الهی های درون زندان "آریامهری"، از همان زمان، چپ ها را "نجس" تلقی کرده و ظرفیت خود را برای تبدیل شدن به جلاخان فردا به نمایش گذاشته بودند. آنها در جریان انقلاب ۵۷ در راستای اهداف ماکیاولیستی خویش، بیش از چهارصد انسان را در سینما رکس آبادان به جز غاله مبدل کردند. از اینرو بر ما فعالین چپ انقلابی از همان ابتدا روشن بود که رژیم ضد انقلابی برآمده از انقلاب نافرجام، شمشیر را از رو خواهد بست و از هر فرصتی برای تثبیت حاکمیت و حذف مخالفان بهره خواهد جست.

جمهوری اسلامی از اعدام جنایتکارانه سران نظامی و سیاسی رژیم پهلوی بر مبنای قوانین پوسیده مذهبی در "دادگاههای شرعی" چند دقیقه ای در پشت بام محل اقامت خمینی آغاز کردند، بدون آنکه متهمان از حق داشتن وکیل و دادگاه های علنی برخوردار باشند. سپس با صدور فرمان حجاب اجباری، یورش به حقوق اولیه زنان را کلید زدند و با حمله به کتابفروشی ها، دفاتر احزاب و سازمانها، لشکرکشی به ترکمن صحرا و کردستان و خوزستان و سرکوب شوراهای و تشکل های مستقل کارگری و تعطیل دانشگاهها، ماهیت ارتجاعی، استبدادی، سرمایه داری و فاشیستی خود را به اثبات رساندند.

با این همه، فراز تاریخی سی خرداد شصت نیاز بود، تا رژیم از فردای آن روز، سرکوب های سراسری و اعدامهای گسترده مخالفین را آغاز کند. در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۳ دهها هزار نوجوان، جوان و مبارز دستگیر و شکنجه شدند و هزاران تن از آنها به جوخه های تیرباران سپرده شدند. رژیم بعد از برقراری خفقان کامل و "آرامش گورستانی" مدتی از شدت اعدامها کاست، اما پس از ناکامی در جنگ ارتجاعی هشت ساله با عراق و نوشیدن جام زهر آتش بس توسط خمینی، تصمیم گرفت انتقام شکست خود را از زندانیان سیاسی بی دفاعی بگیرد که توسط بیدادگاههای رژیم محکوم به حبس و مشغول گذراندن دوران زندان خود بودند و حتی در آستانه آزاد شدن بودند. با فتوای خمینی هیئت های مرگ سه نفره در تهران و و سایر شهرهای ایران تشکیل شد تا کمونیست و مجاهد و دگراندیش را با طرح یک یا دو پرسش ساده به سوی چوبه های دار روانه کنند. بدین ترتیب فاجعه هولناک تابستان ۶۷ رقم خورد. هدف دیگر رژیم همانطور که خود اذعان داشت، نابودی سازمانهای سیاسی، نهادهای متشکل و افراد تاثیر گذار بر فضای سیاسی و جنبش های مترقی و طبقاتی بود.

در جریان این فاجعه هولناک، در فاصله چند هفته، هزاران زندانی سیاسی حلقه آویز شدند و در گورهای جمعی در خاوران تهران و خاوران های سراسر کشور به خاک سپرده شدند بی آن که حتی آدرس محل دفن و چرایی این کشتار عظیم را به خانواده ها اطلاع دهند. این مادران داغیده بودند که با دستان لرزان و چشمان گریان خود، خاوران را کشف کردند و علیرغم همه سرکوب ها با گلباران این مکان و گلزارهای سراسر ایران، شعله های جنبش دادخواهی را روشن نگه داشتند و جنبشی غرور انگیز برای دادخواهی و عدالت برپا کردند که هنوز ادامه دارد و سر باز ایستادن ندارد. جنبشی که خانواده های هزاران جان باخته خیزش های دیماه ۹۶، آبان ۹۸، خیزش زن زندگی آزادی در ۱۴۰۱ و بالاخره خیزش دیماه ۱۴۰۴ نیز به آن افزوده شده اند.

این رژیم حتی در دوره جنگی شش ماهه اخیر نیز، "دشمن داخلی" را از یاد نبرده و روزی نیست که یک یا چند زندانی سیاسی را به چوبه دار نسپارد. بنا بر گزارشات نهادهای حقوق بشری، بیش از پنجاه زندانی سیاسی، عقیدتی و "امنیتی" در دوره جنگ اخیر اعدام شده اند و بیش از شصت نفر در نوبت اعدام هستند. این جنایات به اضافه تلاش اخیر مجلس برای تشدید اختناق و باز تعریف جاسوسی و ... بار دیگر نشان داد که این رژیم، کماکان اکثریت مردمان جویای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی و نیز خواستار توقف جنگ و فلاکت، را خصم شماره یک خود میدانند، از اینرو ته مانده همه امکانات خود را بسیج کرده که در صورت رشد شتابان جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش های اجتماعی دیگر و بروز ابر خیزش های انقلابی جدید، خود را از مهلکه سقوط رهایی بخشد. این رژیم همچون جنگ هشت ساله با عراق، جنگ ارتجاعی کنونی را موهبت و فرصتی میدانند که پایه های به لرزه درآمده از خیزش های قبلی را بازسازی کند.

رژیم در رویای بازگشت "خدای دهه شصت" است، تصور باطلی که با واقعیت امروز جامعه خوانایی ندارد. نه بدین خاطر که ظرفیت سلاخی و کشتار ندارد، بلکه به این دلیل ساده که اکثریت کارگران و زحمتکشان ایران قرار نیست دست از مقاومت و مبارزه بردارند. همین حالا هر ماه شاهد دهها اعتصاب، تجمع و حرکت اعتراضی کارگران، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، مال باخته گان و دیگر اقشار مردم هستیم. زنان نیز در یک نافرمانی میلیونی درخشان، عملاً حجاب اجباری رژیم را در میادین اکثر شهرها به سخره گرفته اند و قصد عقب نشینی ندارند.

در این میان امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم اسرائیل و جریانات اولترا دست راستی و جنگ طلب نظیر سلطنت طلبان، به کمک ابر رسانه های چند صد میلیون دلاری وابسته، برای نارضایتی و خشم به حق مردم ایران از رژیم بحران زا و بحران زی، حساب باز کرده اند. اکثریت کارگران و مردم ایران اما، علیرغم نفرت از رژیم اسلامی و میل به سرنوشتی انقلابی آن، حاضر نشده اند با مطامع جنگی و ارتجاعی آمریکا

وضعیت مبارزاتی در اردوی کارگران شاغل و بازنشسته

محدود است و فرضاً از مجموع ۹۰ هزار بازنشسته فولاد و ذوب آهن، چندصد نفر بیشتر در این اعتراضات حضور ندارند، اما در اردوی کارگران شاغل در همین رشته، اوضاع بسیار وخیم‌تر است و با بازنشستگان قابل قیاس نیست. در اردوی شاغلان ذوب آهن و فولاد با جمعیتی حدود ۲۰۰ هزار نفر (تنها در فولاد مبارکه اصفهان حدود ۳۰ هزار نفر و ذوب آهن اصفهان بالغ بر ۱۸ هزار نفر شاغل‌اند) به رغم وضعیت بحرانی دستمزد و مزایا و اوضاع آشفته بیمه و قطع اضافه کاری و برخی امتیازات دیگر، در حال حاضر حتی همان چندصدنفر نیز به اعتصاب و مبارزه علیه وضع موجود روی نیاورده‌اند.

این وضعیت باید تغییر کند و قطعاً تغییر خواهد کرد. نارضایتی کارگران به شدت بالاست. اوضاع، غیر قابل تحمل و انفجاری است. همینکه شعله مبارزه در یک کارخانه و یک رشته به فرض در ذوب آهن روشن شود، به سرعت به سایر صنایع و کارخانه‌ها نیز تسری خواهد یافت و زمان زیادی نخواهد کشید که ابعاد و دامنه اعتصابات و مبارزات طبقه کارگر به قبل از جنگ باز خواهد گشت و حتی آن را نیز پشت سر خواهد گذاشت.

برای بهبود شرایط کار و زندگی، کارگران شاغل راهی ندارند جز اینکه به اعتصاب و مبارزه روی آورند. کارگران شاغل نباید اوضاع و شرایط برده‌وار کنونی را تحمل کنند. اجازه ندهیم در قرن بیست و یک چون برده با ما رفتار کنند. با صبر و سکوت و انتظار و مدارا هیچ چیز حل نخواهد شد. تنها با اعتراض و مبارزه است که می‌توانیم کارفرمایان و دولت حامی آن‌ها را عقب برانیم. وسیله‌ی مبارزه‌ای که ما در اختیار داریم تنها سلاح مؤثر ما در این کارزار مبارزاتی است. ما می‌توانیم اعتصابات را سازمان دهیم. اعتصابات اقتصادی و سیاسی در یک یا چند کارخانه، اعتصابات رشته‌ای و اعتصابات سراسری سلاح ما در این مبارزه است که هیچ قشر و طبقه‌ی دیگری از این سلاح قدرتمند برخوردار نیست. مبارزات کارگران بازنشسته و دیگر بازنشستگان بسیار مهم و قابل ستایش است اما برای تعیین تکلیف با نظم موجود کافی نیست. خود را تجهیز و آماده کنیم. مبارزه در کارخانه‌ها و مراکز تولیدی و خدماتی را شعله‌ور سازیم. اعتصابات متشکل را سازمان دهیم و از این طریق به یاری رفقای بازنشسته خود برخیزیم. کارگران بازنشسته نیز بدون تردید در این مبارزه همراه و یاور ما خواهند بود. زنده باد اعتصاب! زنده باد اتحاد کارگران شاغل و بازنشسته!

پانویس

۱- تعداد تقریبی بازنشستگان تأمین اجتماعی ۵ / ۲ میلیون نفر، کشوری ۱ / ۷ میلیون و فرهنگی ۱ / ۱ میلیون و جمعاً ۸ میلیون نفر است. این آمار بازنشستگان لشگری را در بر نمی‌گیرد.

اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت سالگرد کشتار هزاران زندانی سیاسی

و اسرائیل و اپوزیسیون دست راستی، همسویی کنند. از اینرو در کنار مبارزه با رژیم استبدادی و سرمایه داری جمهوری اسلامی، خواستار توقف کامل این جنگ ارتجاعی هستند که دارد جان، معیشت و سلامت شان را به یغماء می‌برد.

در این دوره حساس و نفس گیر اما، جای عزیزان جانباخته و جان فشان ما خالیست. جای هزاران کادر و کنشگر آزادیخواه و سوسیالیست که رهایی انسان رویایشان بود و برای آن، جان عزیزشان را فدا کردند. اما ما می‌گوئیم: نه جایبان خالی نیست، جای شما را هزاران مبارز جدید پر کرده‌اند و قصد توقف ندارند.

در این میان، سلطنت طلبان دو آتش، آشکارا برای قتل عام هزاران کمونیست و مخالف هورا می‌کشند، از دید آنها، مبارزین به خاک افتاده، قربانی یک دعوای "درون خانوادگی" شده‌اند: "دعوای پنجاه هفتی‌ها" که ایران را از "بهشت آریامهری" به "جهنم آخوندی" منتقل کرده‌اند. آنها از همین حالا با برافراشتن پرچم ساواک و راه اندازی رژه‌های فاشیستی و خط و نشان کشیدن برای مخالفین حکومت موروثی و بازگشت دیکتاتوری سلطنتی، خود را برای سلاخی فردا آماده می‌کنند. آنان همچون وحوش اسلام سیاسی، با اصل سرکوب و کشتار و شکنجه مشکل ندارند، از اینکه چه کسی و حکومتی آن را به اجرا درآورد و کلید زندان و سپاهچال را داشته باشد، مسئله دارند.

اما ما این بار قرار نیست به عقب برگردیم و به عبارتی بهتر، تلاش داریم که برنگردیم. ما در کنار مردمان جویای رهایی، آزادی و برابری، نه تنها می‌خواهیم بساط اعدام و شکنجه و زندان سیاسی را برای همیشه جمع کنیم، بلکه با دفاع از آزادیهای بی‌قید و شرط اندیشه، بیان، تشکل و تجمع، به موازات استقرار عدالت اجتماعی و پایان دادن به نابرابریهای طبقاتی نهادینه شده در نظام سرمایه داری، جامعه‌ای عاری از هر نوع ستم و تبعیض بسازیم. طبعاً در این مسیر با موانع و دشواریهای عظیمی روبرو خواهیم بود، اما راهی جز غلبه بر آنها نداریم. نباید بگذاریم خون دهها هزار عزیز جانباخته به هدر رود.

در سالگرد آن کشتارهای عظیم، ما از همه فعالین شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست و نیز همه فعالین جنبش دادخواهی و آزادیخواهی می‌خواهیم که با برپایی مراسم یادمان و برگزاری تجمعات خیابانی و کارزارهای سراسری علیه اعدام و برای نجات جان زندانیان سیاسی، یاد و راه آن عزیزان را پاس دارند.

**گرامی باد خاطره عزیز جانباختگان دهه شصت و همه جان فشانان شکنجه و اعدام ملغی باید گردد، زندانی سیاسی آزاد باید گردد
سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم**

**شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
شهریور ۱۴۰۵ - اوت ۲۰۲۶**

**رژیم جمهوری اسلامی
را باید با یک اعتصاب عمومی
سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.**

آمارها چه می‌گویند؟

حدود ۲۵ درصد در سال ۱۳۹۵ به حدود ۴۴ درصد در پایان سال ۱۴۰۳ رسیده است. یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت کشور توان تأمین نیازهای اساسی خود را نداشتند. در چنین بافتی، اواسط دی‌ماه ۱۴۰۴ شاهد اوجگیری تجمعات خیابانی گسترده بودیم؛ نه یک شورش ناگهانی، بلکه زنگ خطری که از عمق ناراضیاتی از تورم، بیکاری و فقر حکایت داشت... اکنون در دوره پساجنگ، با تخریب زیرساختها، قطعی اینترنت و غیره و همچنین با ادامه کاهش تقاضای مؤثر، انتظار می‌رود نرخ فقر مطلق از مرز ۴۴ درصد عبور کرده و افزایش یابد."

پژوهش فوق اگرچه اعترافیست به بنیست سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی و علل اصلی بروز اعتراضات توده‌ای از جمله شورش دی‌ماه ۱۴۰۴، اما تنها به جنبه‌هایی از واقعیت‌های اقتصادی امروز ایران آن‌هم براساس آمارهای رسمی محدود می‌گردد. برای تبیین علل بن‌بست نظم موجود سرمایه‌داری در ایران، در ادامه به کالبد شکافی دقیق‌تر وضعیت اقتصادی کشور می‌پردازیم.

تورمی که افسار گسیخته و غیرقابل مهار شده

براساس آخرین گزارش "مرکز آمار" ایران که روز ۶ شهریور منتشر گردید، تورم سالانه به ۹۹/۹ درصد، تورم نقطه به نقطه به ۸۹ درصد، تورم ماهانه ۳/۴ درصد و تورم نقطه‌ای خوراکی‌ها به ۱۲۷/۵ درصد رسید. همچنین فشار تورم به طور محسوسی برای دهک‌های پایین بیشتر است. برای نمونه تورم سالانه دهک دوم ۷۸/۳ درصد ولی برای دهک دهم ۶۷/۶ درصد، یعنی بیش از ده درصد کمتر است.

مردم کارگر و زحمتکش البته تورمی را که احساس می‌کنند بسیار بیشتر از آمارهای رسمی است. براساس روش "استیو هانکه" نرخ تورم در ایران بعد از ونزوئلا بالاترین نرخ تورم در جهان است. در این روش برای محاسبه نرخ تورم از نرخ ارز بازار آزاد (غیررسمی) و نظریه برابری قدرت خرید (PPP) استفاده می‌شود.

براین اساس نرخ تورم در ایران (بهایی دلار در بازار آزاد ۲۰۶ هزار تومان و بهایی دلار در سال گذشته ۹۹ هزار تومان با محاسبه نرخ تورم در آمریکا) برابر با ۱۱۵ درصد است. یک نکته مهم در رابطه با بهایی دلار فاصله

بین دلار بازار آزاد با نرخ حواله دلار در مرکز مبادله است. اگرچه در اوایل دی‌ماه حذف ارز ترجیحی و تالار اول مرکز مبادله به بهانه‌ی حرکت در راستای تک نرخی کردن دلار و "جلوگیری از رانت" کلید خورد، اما شکاف نرخ دلار در بازار آزاد و مرکز مبادله نسبت به سال گذشته افزایش یافته است. در اردیبهشت ۱۴۰۴ این شکاف حدود ۲۰ درصد بود که امروز به حدود ۲۷ درصد رسیده است. به عبارت دیگر به دلیل وضعیت ویژه اقتصاد ایران، سیاست جمهوری اسلامی برای تک نرخی کردن ارز بار دیگر به یک شکست انجامید. این واقعیت نشان می‌دهد که در مرحله کنونی از وضعیت اقتصادی، چگونه سیاست‌های اقتصادی رژیم تنها نتیجه عملی‌شان وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی می‌باشد.

تورم تولیدکننده نیز یکی از نکات مهمی است که باید آن را بررسی کرد. براساس گزارش "مرکز آمار" تورم نقطه به نقطه تولیدکننده به ۹۸/۹ درصد رسیده است، در حالی که فصل قبل این عدد ۶۵ درصد بود. به عبارتی دیگر طی تنها یک فصل نرخ تورم نقطه‌ای تولیدکننده ۳۳/۸ درصد افزایش یافته است. تورم نقطه‌ای بخش کشاورزی ۱۴۴/۳ درصد و صنعت ۱۰۹ درصد از سوی مرکز فوق گزارش شده است که دقیقاً در گرانی کالاها و زندگی و معیشت کارگران و دیگر زحمتکشان تأثیر مستقیم دارد.

رکود اقتصادی و اقتصادی بیمار

در پژوهش اتاق بازرگانی به آمار تعطیلی کارگاه‌های تا ۵۰ نفر و افزایش جمعیت بیکاران اشاراتی شد. مرکز پژوهش‌های مجلس اسلامی در شهریور ۱۴۰۴ گزارشی با عنوان "بازسازی و نوسازی صنایع ساخت‌محور در ایران: الزامات و چالش‌ها" منتشر کرد که نشان می‌دهد در نیمی از سال‌های دهه ۱۳۹۰ تشکیل سرمایه ثابت در ماشین‌آلات منفی بوده است، برای نمونه سال ۹۱ منفی ۳۸/۹ درصد، سال ۹۷ منفی ۶/۳۳ درصد و سال ۹۸ منفی ۵/۱۹ درصد. مرکز پژوهش‌های مجلس اسلامی این روند را (به‌ویژه از سال ۱۳۹۷) نشانه‌ای می‌داند که سرمایه‌گذاری جدید حتماً دیگر توان جایگزینی مناسب تجهیزات فرسوده را ندارد. سرمایه‌گذاری خالص صنعتی از حدود ۳۴۵ هزار میلیارد تومان در سال ۹۰ به حدود ۹ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۱ رسید.

براساس این گزارش بیش از ۵۲ هزار واحد

صنعتی در شهرک‌ها و نواحی صنعتی به بهره‌برداری رسیدند که از میان آن‌ها بیش از ۴۵ هزار فعال و حدود ۷ هزار غیرفعال بودند. اما وضعیت واحدهای فعال هم خوب نبود. ۳۱ درصد بیش از ۷۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند، ۳۸ درصد بین ۵۰ تا ۷۰ درصد و ۳۲ درصد کمتر از ۵۰ درصد. این را هم در نظر داشته باشیم که گزارش یک سال پیش منتشر شده است. براساس این گزارش تعطیلی واحدها از سال ۹۶ شتاب گرفته‌اند.

نکته دیگر موضوع بهره‌وری است. براساس گزارش فوق متوسط رشد بهره‌وری کل عوامل تولید بخش صنعت در دهه ۱۳۹۰ منفی ۰/۲ درصد بوده است. به عبارت دیگر نه فقط شاهد سرمایه‌گذاری ثابت حتماً در اندازه استهلاک ماشین‌آلات نیستیم بلکه بهره‌وری نیز کاهش یافته است. یکی از نشانه‌های فرسودگی و عقب‌ماندگی تکنولوژیک صنایع (که در بهره‌وری تأثیر مستقیمی دارد)، میزان مصرف انرژی در صنایع است که ۲/۵ برابر متوسط جهان (دقت کنید متوسط جهان و نه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری) است.

جدا از صنایع کوچک که در معرض ورشکستگی هستند، صنایع بزرگ و استراتژیک نیز در اثر جنگ، تشدید تحریم و محاصره اقتصادی ایران وضعیت آشفته‌ای پیدا کرده‌اند.

براساس گزارش رویترز در ۲۰ ژوئیه، تولید گاز ایران در اثر جنگ ۲۳۰ میلیون مترمکعب در روز یعنی ۳۵ درصد کاهش یافت. مقامات دولتی اعلام کرده‌اند که در ماه‌های آینده امیدوار هستند ۱۰۰ میلیون مترمکعب را احیا کنند و این در حالی‌ست که به‌ویژه در فصل زمستان از صنایع تا خانه‌ها با کمبود گاز روبرو هستند. موضوع خرید گاز از ترکمنستان را نیز به بهانه دلایل متعدد باید به فراموشی سپرد. همچنین معاون وزارت نیرو از خارج شدن حدود ۴ هزار مگاوات برق از نیروگاه‌های آسیب‌دیده در جنگ از مدار خبر داد. این در حالی‌ست که در پیک تابستان کمبود برق بیش از ۱۳ هزار مگاوات است. پتروشیمی‌ها نیز آسیب‌های جدی دیده‌اند. شش مجتمع از هفت مجتمع اصلی هلدینگ خلیج‌فارس برای هفته‌ها از مدار خارج شدند و تولید آن‌ها در دو ماه اول ۱۴۰۵ از ۳/۱ میلیون تن به تنها ۴۰۰ هزار تن رسید. صنایع فولاد نیز حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد ظرفیت تولید خود معادل حدود ۱۰ میلیون تن در سال را از دست دادند. کاهش تولید گاز، برق، پتروشیمی و فولاد به‌نوبه‌ی خود تأثیر مستقیمی بر دیگر صنایع می‌گذارد.

براساس گزارشات صندوق بین‌المللی پول و

آمارها چه می‌گویند؟

کارگر در عمان (برای کارگران عمانی) ۸۴۵ دلار است.

این را هم در نظر بگیریم که براساس آمار سال ۱۴۰۲ بانک مرکزی، ۵/۲۵ درصد خانوارهای شهری هیچ فرد شاغلی ندارند. براساس این آمار ۷/۵۳ درصد خانوارها یک فرد شاغل، ۸/۱۶ درصد دو شاغل و ۴ درصد سه شاغل یا بیشتر داشته‌اند. بدین‌ترتیب بیش از ۵ میلیون خانوار شهری هیچ فرد شاغلی ندارند.

چشم‌انداز

در حالی که همه‌ی آمارها سال به سال منفی‌تر می‌شوند، جمهوری اسلامی نیز بار بحران مالی خود را بیشتر بر دوش کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه آوار می‌سازد.

در این مقاله به جنبه‌های گوناگون اقتصاد بیمار ایران پرداختیم، اما یکی از نشانه‌های این بیماری مزمن، معضل نقدینگی است. به طور معمول نقدینگی و رشد آن باید ارتباط منظمی با رشد اقتصادی کشور داشته باشد، در غیر این صورت رشد بیش از معمول نقدینگی زمینه‌های رشد تورم را بدنبال می‌آورد. در حالی که رشد اقتصادی سال ۱۴۰۴ حتماً در آمارهای رسمی نیز منفی بوده است، نقدینگی در پایان اسفند ۱۴۰۴ (آخرین آمار منتشره) نسبت به سال قبل‌تر ۳/۵۳ درصد افزایش یافته است. رشد پایه پولی نیز در این مدت ۵/۶۱ درصد رشد داشته است. رشد نقدینگی در اسفند ۱۴۰۳ نسبت به سال قبل‌تر ۱/۲۹ درصد بود. فقط در سال گذشته ۵۴۱۵ همت نقدینگی جدید اضافه شد.

اگرچه نمونه‌هایی از قبیل آرژانتین، برزیل، ترکیه، ونزوئلا و زیمبابوه در دوره‌هایی دارای تورم بالا و حتی ابرتورم بودند و در طول آن سال‌ها نقدینگی عمدتاً رشد بالایی داشت، اما در هیچ‌کدام از نمونه‌های فوق رشد نقدینگی از نظر مدت زمان مانند ایران نبوده و تمام شواهد نیز نشان از بدتر شدن اوضاع دارد. بنابراین بدیهی‌ست که بحران اقتصادی ایران راه حل اقتصادی ندارد و مقدم بر بحران اقتصادی می‌باید بحران سیاسی حل شود. هیچ دولت سرمایه‌داری نیز به دلیل ساختار ویژه مناسبات سیاسی و اقتصادی حاکم، قادر به حل معضلات اقتصادی ایران نیست. اقتصاد سرمایه‌داری ایران به یک بیماری مزمن دچار شده که تنها راه حل آن اقدامات رادیکال اقتصادی و دمکراتیزه کردن اقتصاد برای گذار به سوی سوسیالیسم است، اقداماتی که تنها حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان قادر به انجام آن‌ها می‌باشد.

و زحمتکش را به فقری گشوده مبتلا کرده است. همان‌طور که در ابتدای مقاله به نقل از پژوهش اتاق بازرگانی آمد "حداقل ۴۴ درصد مردم ایران زیر خط فقر مطلق" قرار دارند. رئیس سازمان بهزیستی در دی‌ماه ۱۴۰۴ گفت: "تا سال ۱۳۹۷ به مدت ۱۰ سال نرخ فقر ۲۰ درصد بود و در سال ۹۸ به ۳۰ درصد رسید که در ۱۴۰۳ به ۴۰ درصد رسید و تحلیل‌ها می‌گوید امکان اینکه ۱۰ درصد دیگر اضافه شود وجود دارد و با پدیده عمومی شدن فقر مواجهیم. یعنی الان جمعیت فقیر مطلق به دو برابر افزایش یافته است و این یعنی ۱۶ میلیون نفر فقیر به ۳۴ میلیون نفر رسیده است و ۴۰ درصد زیر خط فقر مطلق داریم". بیکاری، تورم و کاهش دستمزدهای واقعی نقش اصلی را در این وضعیت دارند.

براساس تعریف "سازمان بین‌المللی کار" برای یک زندگی شایسته درآمد یک خانواده باید بتواند غذای مناسب، مسکن، درمان، آموزش، حمل‌ونقل، پوشاک و سایر نیازهای ضروری همچون مشارکت در زندگی اجتماعی و امکان مواجهه با هزینه‌های پیش‌بینی‌نشده را تأمین کند. بر این اساس حتماً با ۱۵۰ میلیون تومان درآمد ماهانه سخت است که یک خانواده ۴ نفره بتواند یک زندگی شایسته انسانی داشته باشد و به عبارت دقیق‌تر دچار فقر نباشند. با این ترتیب قابل تصور است که بیش از ۹۰ درصد مردم ایران از داشتن یک زندگی شایسته محروم بوده و در فقر بسر می‌برند. براساس محاسبات مستقل تنها هزینه خوراک یک خانواده چهارنفره هم اکنون حداقل ۴۰ میلیون تومان است. به گفته‌ی دبیر انجمن "تأمین‌کنندگان و توزیع‌کنندگان گوشت" سرانه مصرف ماهانه گوشت در ایران به ۴۵۰ تا ۵۰۰ گرم رسیده است، در حالی که برای نمونه در ترکیه این رقم ۴ برابر است.

هم اکنون حداقل مزد در ایران برابر با ۹۲ دلار است (با مزایا ۱۰۸ دلار)، تنها جمعیت حداقل‌بگیر کارگران شاغل و بازنشسته ۱۲ میلیون است. به عبارت دیگر یک جمعیت بسیار بزرگ در ایران حدود ۳ دلار در روز (که از نظر بانک جهانی فقر شدید محسوب می‌شود) درآمد دارند. ارزش دلاری حداقل دستمزد در سال ۹۵ برابر با ۲۲۹ دلار بود، یعنی در طول ده سال مزد واقعی کارگر حداقل‌بگیر ۶۵ درصد افت داشته است. میزان دستمزد کارگران در ایران در مقایسه با اغلب کشورهای همسایه و آسیا کمتر است. برای نمونه حداقل دستمزد

بانک جهانی (که متکی به آمارهای رسمی دولتی هستند) رشد اقتصادی ایران در سال ۱۴۰۴ منفی بوده و در سال ۱۴۰۵ بدتر خواهد بود (مبنای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی برای محاسبه رشد اقتصادی از ماه مارس شروع می‌شود و نه از ژانویه). برای سال مالی ۲۰۲۵ صندوق بین‌المللی پول رشد اقتصادی ایران را منفی ۱/۵ و بانک جهانی منفی ۲/۸ درصد ارزیابی کردند. برای سال مالی ۲۰۲۶ نیز صندوق بین‌المللی پول رشد اقتصادی ایران را منفی ۴/۵ درصد پیش‌بینی کرده است.

در رابطه با تولید ناخالص داخلی اگرچه آمارهای رسمی حاکی از رشد تولید ناخالص داخلی در اغلب سال‌های اخیر می‌باشد، اما واقعیت چیز دیگری است. اول اینکه به دلیل نقش نفت و محصولات نفتی در اقتصاد، یکی از علل رشد تولید ناخالص داخلی در آمارهای رسمی فروش بالای نفت است برای نمونه سال ۱۳۹۵ که بعد از امضای تفاهنامه "برجام"، جمهوری اسلامی توانست نفت زیادی بفروشد. اما تولید در بخش صنعت منهای نفت و پتروشیمی عموماً دارای عقب‌گرد بوده است.

نکته دوم اما معیار برآورد تولید ناخالص داخلی است که برابری نرخ ریال با دلار همواره غیرواقعی بوده و این‌گونه رژیم تلاش کرده است تا ابعاد بحران را لاپوشانی کند.

برای روشن شدن موضوع استفاده از نرخ برابری دلار در بازار آزاد (به عنوان نرخي که بیشترین تأثیر را دارد) می‌تواند نتایج کاملاً متفاوتی نسبت به آمارهای رسمی به دنبال آورد. سال ۱۳۹۶ اندازه اقتصاد ایران بر مبنای دلار آزاد حدود ۴۵۳ میلیارد دلار بود. در سال ۲۰۲۵ (۱۴۰۴) بانک جهانی تولید ناخالص داخلی اسمی ایران را حدود ۲۶۹۳۳ همت ثبت کرد. سالجاری مسلماً شاهد کاهش تولید ناخالص داخلی هستیم، اما حتی اگر همین رقم را محاسبه کنیم با دلار ۲۰۶ هزار تومانی کنونی حدود ۱۳۳ میلیارد دلار می‌شود. به عبارتی دیگر تولید ناخالص داخلی ایران به حدود ۳۰ درصد سال ۹۶ رسیده است. اگر هم بخواهیم نرخ مرکز مبادله را محاسبه کنیم تولید ناخالص داخلی به ۱۷۰ میلیارد دلار می‌رسد (۳۸ درصد سال ۹۶). کاهش وحشتناک.

حتا بانک جهانی که از نرخ دلار بازار آزاد استفاده نمی‌کند، تولید ناخالص داخلی ایران را در سال ۲۰۲۴ حدود ۴۷۵ میلیارد دلار ثبت کرده بود که در سال ۲۰۲۵ به ۳۶۳ میلیارد دلار رسید. یعنی در طول یک سال ارزش دلاری اقتصاد حدود ۲۴ درصد کاهش یافت. به همین نسبت درآمد سرانه نیز در ایران نسبت به اغلب کشورهای منطقه و آسیا پایین‌تر است. برای نمونه درآمد سرانه در اندونزی، مالزی و ویتنام از ایران (بسیار) بالاتر است، درحالی‌که برای نمونه درآمد سرانه در دهه ۹۰ در ویتنام از ایران بسیار پایین‌تر بود.

بالاتر از سیاهی هم رنگی هست

رکود سنگین و تورم سرسام‌آور، توده‌های کارگر



آمارها چه می‌گویند؟

جمع‌آوری شده از گزارشات رسمی دیگر ارگان‌های جمهوری اسلامی می‌باشد، شاخص آمار اشتغال در پایان زمستان ۱۴۰۴ نسبت به بهار همان سال ۷۷۰ هزار نفر ریزش داشته است.

همچنین یک میلیون و ۳۵۸ هزار نفر از بازار کار خارج شده و تعداد بیمه‌شدگان اصلی سازمان تامین اجتماعی از ۱۶ میلیون و ۸۵۵ هزار نفر در اسفند ۱۴۰۳ به ۱۶ میلیون و ۲۴۴ هزار نفر کاهش یافته است (حدود ۶۱۱ هزار نفر کمتر). این در حالی‌ست که سالانه حداقل ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر جمعیت جوانی داریم که به مرحله‌ی ورود به بازار کار می‌رسند.

یکی از بخش‌های مهم این پژوهش تعطیلی کارگاه‌های تولیدی در فاصله‌ی کوتاه اسفند

۱۴۰۳ تا مرداد ۱۴۰۴ است. در طی این مدت تعداد کارگاه‌های ۶ تا ۱۰ نفره ۲۲/۳ درصد، تعداد کارگاه‌های ۴ نفره ۱۷/۹ درصد و کارگاه‌های ۱۱ تا ۵۰ نفره ۱۴/۲ درصد کاهش یافته‌اند. در این گزارش همچنین با استناد به داده‌های وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی آمده است: "در آستانه سال ۱۴۰۴، ایران با انباشتی از بحران‌های اقتصادی وارد عرصه جنگ شد. نرخ تورم فزاینده و رشد اقتصادی منفی در بیشتر سال‌ها و کاهش درآمد سرانه باعث شد که قدرت خرید مردم بسیار کاهش یابد. اما هشدار دهنده‌ترین نشانه‌ای که توسط گزارش وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی ارائه شده است، رشد افسارگسیخته نرخ فقر مطلق می‌باشد که از درصافه ۱۰

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توئیتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAROrganization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1184 August 2026



تلویزیون دیمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای زحمتکش و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم بیکار می کنند

بینندگان گرامی تلویزیون دیمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی!

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دیمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با اول آگوست ۲۰۲۶ تغییر خواهد کرد. ساعت پخش برنامه‌ها ی ما از دهم مرداد به این قرار خواهد بود:

تلویزیون دیمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه هفت روز هفته از شنبه تا جمعه، از ساعت شش تا هفت و نیم عصر به وقت ایران پخش می‌کند. در طول روز برنامه‌ها دو بار در ساعت دو تا سه و نیم صبح و ده تا یازده و نیم صبح باز پخش و تکرار خواهند شد.

برنامه های تلویزیون دیمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه ست" پخش می‌شود (Yahsat).
برنامه‌های تلویزیون دیمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس بوک، تلگرام، یوتیوب و سایت تلویزیون دیمکراسی شورایی نیز دریافت کنید.

آدرس تلویزیون دیمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

آدرس یوتیوب: tvshora1349

فیس بوک: Tvshora

تلگرام: t.me/tvshora

شماره واتس آپ برای پیامهای صوتی و نوشتاری:
۰۰۳۱۶۴۴۶۶۴۴۰۵

0031644664405

آدرس تماس ای میل:

tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون:

www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره ای شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی:

Alternative Shorai

Satellite:Yahsat

Frequency:12594

/Polarization:Vertical عمودی

Symbol Rate:27500

FEC:2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی